

بازخوانی یک تجربه‌ی سیاسی: تلاش برای یک مبارزه‌ی فراطبقاتی دموکراسی‌خواهانه
نویسنده: علی‌غلامی

از زمان شکل‌گیری مجموعه اعتراضات پس از انتخابات ۸۸ موسوم به جنبش سبز، روشنفکران مختلف چپ، طیف وسیعی از مواضع و نظرات را در نسبت با آن جنبش اتخاذ کرده‌اند. همراهی یا عدم همراهی با اعتراضات، کم و کیف و نوع مرزبندی با رهبران جنبش و برخی مطالبات و شعارها، تحلیل جهت‌گیری و خاستگاه طبقاتی معترضان و... همگی از موارد بحث و جدل‌های نظری پیرامون جنبش سبز بوده‌اند. می‌توان به طور کلی صف‌بندی‌های چپ واقعا موجود ایران و مواضع آن‌ها را در نسبت با جنبش را به دو دسته کلی بیشتر شناخته شده تقسیم کرد: اول جریانی که از ابتدا مرز پررنگی بین خود و جنبش سبز رسم کرد و همراهی با آن را استراتژی صحیحی نمی‌دانست. این جریان درباره‌ی مترقی بودن محتوا و جهت‌گیری اعتراضات تردید داشت و از لحاظ خاستگاه طبقاتی، آن را متعلق به بورژوازی و خرده بورژوازی می‌دانست البته این طیف سرکوب اعتراضات مردمی را محکوم کرد. و اما دسته‌ی دیگر، جریانی که با تاکید بر این که جنبش واجد جنبه‌های رهایی‌بخش است و با پررنگ کردن تضاد استبداد-دموکراسی، رویکردی همدلانه‌تر با اعتراضات داشت از نقطه نظر طبقاتی به دنبال ائتلافی طبقاتی میان طبقات کارگر و متوسط بر علیه استبداد حاکم موجود بودند.

رسانه‌های جریان اصلی، چه رسانه‌های ارگانیک جمهوری اسلامی و چه رسانه‌هایی که در جایگاه منتقد آن قرار دارند، تصویری که از ماهیت جنبش سبز ارائه داده‌اند تصویری است که می‌توان آن را در عبارت طعنه آمیز و البته نادرست جنبش ونک به بالا خلاصه کرد. تصویری به دور از واقعیت. با نگاه به آمار کشته‌شدگان و انبوه بازداشت‌شدگان در جریان جنبش اعتراضی، می‌توان افراد بسیاری را از افشار و طبقات مختلف دید که نشان می‌دهد این جنبش دست کم از حیث بدنه فراطبقاتی بوده است. اما در کل به شدت تحت تأثیر هژمونی طبقاتی خرده بورژوازی بوده است و برای این ادعا می‌توان مصادیقی نظیر عدم تمایل سازماندهندگان راهپیمایی‌ها برای فراخوان در مناطق جنوبی شهر تهران، عدم فراخوان برای راهپیمایی در روز جهانی کارگر را مثال زد. در این وضعیت، آن قسم از چپ که سمپاتی بیشتری با جنبش داشت ایده‌ی پیوند جنبش کارگری با جنبش سبز را مطرح کرد. پس از ناکامی سبزه‌ها در غلبه بر نظام سیاسی حاکم و محقق ساختن خواسته‌های خود و پس از حصر رهبران اعتراضات، به تدریج ایده‌ی ائتلاف و پیوند با جنبش کارگری بیش از پیش مورد توجه و بحث قرار گرفت به خصوص پس از توفیق‌های جنبش کارگری که مستقل از فراز و فرودهای جنبش سبز راه خود را طی می‌کرد نظیر تشکیل شورای موقت کارگران ذوب آهن، تشکیل شورای موقت کارگری مجتمع‌های پتروشیمی بندر ماهشهر، اعتصاب موفقیت‌آمیز کارگران پتروشیمی تبریز در سال ۸۸ و انتشار منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران در سال ۸۹. همه‌ی این‌ها نهایتاً به مجموعه‌ای از اظهار نظرها و تحرکات رسانه‌ای از جانب سبزه‌ها با هدف نزدیک شدن و برقراری پیوند با جنبش کارگری منجر شد. نظیر انتشار روزنامه‌ی آنلاین کلمه کارگری در سال ۹۱ و بعدها راه‌اندازی سایت آوای کار. چنین ائتلاف‌هایی هنگامی میان دو نیروی سیاسی_ که هر دو زیر ضرب یک

دشمن مشترک هستند_ روی می‌دهد که در آن‌ها طرف فرادست ناتوان از غلبه بر دشمن مشترک است. البته تلاش‌هایی که برای شکل‌گیری چنین ائتلافی صورت گرفت موفقیت‌آمیز نبود. امروز هم گرچه بیش از هشت سال از ابتدای آن برهه می‌گذرد اما بررسی دوباره‌ی این تجربه‌ی سیاسی، یعنی تلاش یک جنبش سیاسی برای ائتلاف با جنبش کارگری، اهمیت دارد. بخصوص برای بخش‌های مترقی جنبش دانشجویی که متحد بالقوه‌ی جنبش کارگری است درس‌های مهمی به همراه دارد. این یادداشت نیز بنا دارد تا به طور مختصر به بازخوانی این تجربه و شکست آن پردازد.

جنبش کارگری در دهه ۸۰

اولین قدم‌هایی که پس از سال‌ها فشار مستمر امنیتی بر حوزه‌ی کارگری، منجر به احیای جریان سندیکالیستی در میان جنبش کارگری ایران شد از دل تجمع‌های اعتراض‌آمیز معلمان در تهران و چند شهر بزرگ در سال ۸۰ برداشته شد که با کمک و سازماندهی تشکل‌های معلمان شکل گرفت. بعدها تأسیس سندیکای شرکت واحد تهران در سال ۸۴ و سندیکای کارگران کشت و صنعت هفت‌تپه، نقاط عطف مهمی بودند که در قوام جنبش کارگری موثر بودند. با این که عده‌ای این تشکلیابی از پایین کارگران را حاصل بسط گفتمان جامعه مدنی در دوره‌ی اصلاحات می‌دانند اما در واقع این هوشمندی جنبش کارگری بود که توانست از شکاف‌های موجود در بدنه‌ی حاکمیت استفاده کند و به نهادسازی پرداخته و این نهادها را علی‌رغم اینکه از سوی سیستم به رسمیت شناخته نمی‌شوند به سیستم تحمیل کند. در واقع مبارزات پیگیر کارگران دلیل اصلی نسبی جنبش کارگری در دهه‌ی ۸۰ بود نه دفاع دولت اصلاحات از نهادهای مستقل کارگری. کاهش توان چانه‌زنی کارگران در دستور کار تمامی دولت‌های پسانقلابی جمهوری اسلامی قرار داشت. در پی خلا چپ که پس از سرکوب‌ها و حذف‌های دهه‌ی اول انقلاب به وجود آمد دولت‌های پس از جنگ توانستند سیاست‌های خصوصی‌سازی و آزادسازی‌های اقتصادی را به پیش برانند. تضعیف توان تشکیلاتی طبقه کارگر ایران از طریق موقتی‌سازی و بی‌ثبات‌سازی شغل‌ها تا بدان جا پیش رفت که با وجود این که در انتهای دهه‌ی ۶۰ تنها شش درصد نیروی کار دارای قرارداد موقت بودند، در پایان دهه‌ی ۸۰ این میزان به ۸۰ تا ۹۰ درصد رسید و ناامنی گسترده‌ی شغلی را به وجود آورد. همچنین در موازات با موقتی‌سازی، تشکل‌زدایی نیز از طریق ایجاد تشکل‌های وابسته و زرد به پیش می‌رفت.

ضرورت‌هایی برای ایده‌ی ائتلاف

پس از انتخابات ۸۴ سکان اجرایی کشور به دست جناحی از بورژوازی افتاد که در پی آن بود تا نوعی جابجایی اساسی در بین نخبگان اقتصادی و سیاسی صورت دهد. سیاست‌گذاری‌های دولت نهم در پی ارتقای جایگاه بخشی

از طبقه‌ی سیاسی حاکم و تشکیل طبقه‌ی جدیدی از نخبگان بود. این تلاش معطوف به بازآرایی اساسی در ساختار طبقاتی ایران هم به تضعیف فراکسیون‌هایی از بورژوازی تکوین‌یافته در طول سه دهه‌ی پس از انقلاب منجر می‌شد و هم موجب تضعیف طبقه‌ی متوسط. و از طرفی تضعیف قوه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر را هم از طریق تداوم و اعمال سیاست‌های بازارگرایانه‌اش به دنبال داشت. در صحنه‌ی سیاسی درگیری ۸۸، طبقه‌ی متوسط که بخش پرصداتر جنبش را شکل می‌داد، هرگز نتوانست به توفیقی در جابجایی قدرت سیاسی دست یابد. طبقه‌ی کارگر نیز که البته از لحاظ متشکل بودن توانمندی کمتری داشتند؛ با وجود این که دهه ۸۰ دوران احیا و عروج مجدد جنبش کارگری بود نتوانستند به توفیقات پایداری حتی در زمینه‌ی مطالبات حداقلی دست یابند. این وضعیت در آن برهه، ضرورتی را ایجاد می‌کرد که به دلیل نیازهای دو طرفه حاصل از وضعیت سیاسی مشخص، جنبش سبز و کارگری برای مبارزه با اقتدارگرایی در خدمت هم قرار گیرند. اینجا لازم است بر این نکته تاکید کنیم که نگاهی که خواست طبقه متوسطی را آزادی و دموکراسی و خواست کارگری را صرفاً معیشت می‌داند به شدت ساده‌انگارانه است. در این مسیله تضاد بر سر درک از میزان آزادی، گستره و میزان رادیکال بودن آزادی و دموکراسی مدنظر است.

تحلیلی بر شکست ایده‌ی ائتلاف

همانطور که پیشتر اشاره شد تحركاتی رسانه‌ای از جانب فعالین سبز جهت نزدیک شدن به جنبش کارگری صورت گرفت که مقصر اصلی بی‌ثمر ماندن چنین پروژه‌ای خود آن‌ها بودند. اصلاح‌طلبان در این زمینه مواجهه‌ای از اساس غلط مسائل کارگری داشتند. آنان در ریشه‌یابی و ارائه‌ی راه‌حل برای مشکلات کارگران دیدی غیررادیکال داشتند که طبعاً برخاسته از جایگاه طبقاتی آنان بود. از نقطه نظر اصلاح‌طلبان ریشه‌ی مصائب و مشکلات کارگران به سیاست‌های دولت‌های نهم و دهم برمی‌گردد. خب این البته بخشی از حقیقت است. قطعاً اجرای سیاست‌های نادرست اقتصادی توسط دولت‌های نهم و دهم که تنها پوسته‌ای از رنگ عدالت به دور خود داشتند؛ بر افت کیفیت زندگی کارگران انجمیده است بخصوص این که سیاست‌های کلی اصل ۴۴ هم که هموارکننده‌ی خصوصی‌سازی‌های گسترده بود تقریباً با شروع کار دولت نهم، توسط رهبر جمهوری اسلامی ابلاغ شد. اصلاح‌طلبان هم نشان دادند نه تنها با تغییر اصل ۴۴ مشکلی ندارند بلکه از آن حمایت می‌کنند. همچنین ریشه‌ی بخش مهمی از مشکلات کنونی کارگران را هم باید در دوره‌ی شانزده ساله‌ی پس از جنگ جستجو کرد. سیاست‌های اعمالی در شانزده سال پس از جنگ از عوامل کاهش توان تشکیلاتی کارگران بوده است. سیاست‌های کلان اقتصادی دولت‌های موسوم به سازندگی و اصلاحات منتج به برساختن طبقه‌ای اجتماعی از صاحبان نیروی کار شد که هر چه بیشتر ناچار به فروش نیروی کار خود در بازار باشند و از پوشش نهادهای حمایتی نیز کم‌تر برخوردار شوند که این امر به کمک اهرم‌هایی چون تعدیل نیروی انسانی و غیررسمی‌سازی قراردادهای کاری صورت می‌گرفت.

همچنین کالای ترسازای عرصه‌های مختلف جامع همچون آموزش و سلامت و کاستن از نقش دولت در زمینه‌ی خدمات اجتماعی، زیست خانواده‌های کارگری و طبقات فرودست را دشوارتر می‌کرد. زمینه‌ی انعقاد قراردادهای موقت هم در قانون کار جمهوری اسلامی مصوب سال ۱۳۶۹ وجود دارد. این قانون کار در مواردی حتی از قانون کار سال ۱۳۳۷ که در یک فضای امنیتی پسا کودتایی نوشته شده بود هم عقب‌مانده‌تر است. در سال ۷۸ با تصویب مجلس ششم کارگاه‌های دارای پنج نفر و کم‌تر، از شمول همان قانون کار هم خارج شدند که در سال ۸۱ پس از اتمام اعتبار آن قانون، معافیت کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار به تصویب رسید. همچنین هیات وزیران در سال ۸۱ در پی مصوبه‌ای عقد قرارداد با شرکتهای پیمانکاری نیروی کار را امکانپذیر ساخت که موجب رشد گسترده‌ی این شرکت‌ها شد. کارویژه‌ی اصلی این شرکت‌ها دلالی نیروی کار است. آن‌ها از طریق میانجی شدن بین کارگر و کارفرما مانع مواجهه‌ی مستقیم آن‌ها می‌شوند که به تضعیف موضع نیروی کار می‌انجامد. اصلاح‌طلبان موارد فوق را به عنوان عوامل معضلات جامعه کارگری و اقشار فرودست نادیده می‌گیرند و آن‌ها را در تحلیل خود وارد نمی‌کنند و دقیقاً از این روست که نمی‌توانند در این رابطه راه‌حلی صحیح ارائه دهند و همچنین در هنگامه‌ی جنبش‌های اجتماعی متحدی هرچند موقت برای زحمتکشان و حاضر در یک جبهه‌ی مبارزه‌ی فراطبقاتی دموکراسی‌خواهانه باشند. کفه‌ی ترازوی ائتلاف‌های طبقاتی از این دست زمانی به سمت منافع زحمتکشان سنگین‌تر خواهد شد که شکل‌گیری آن‌ها توأم با شکستن هژمونی گفتمان لیبرالی همراه باشد که به دلیل ضعف چپ در سازماندهی و خلا احزاب فراگیر چپ و عدم سازمان‌یافتگی اکثریت طبقه‌ی کارگر که همه‌ی اینها محصول سرکوب مستمر است؛ امکان مادی آن در برهه‌ی ۸۸ و پس از آن مهیا نبود.

موضع میرحسین

در این میان باید باید موضع و عملکرد شخص میرحسین موسوی _ که در جایگاه شخصیت محوری جنبش سبز قرار داشت _ را باید جدای از مواضع قاطبه‌ی اصلاح‌طلبان مورد بررسی قرار داد چرا که او فاصله‌ی گفتمانی قابل توجهی چه در عمل و چه در نظر، و همچنین مرز پررنگی با مجموعه‌ی اصلاح‌طلبان دارد. بطوری که حتی در جریان انتخابات ۸۸ آن‌ها را به حلقه‌ی نزدیکان و مشاوران خود راه نداد. یکی از نقاط اصلی مورد اختلاف او با تمامی بلوک‌های قدرت در جمهوری اسلامی، مخالفتش با سیاست‌های کلی اصل ۴۴ بوده و خصوصی‌سازی‌های صورت گرفته بوده و هست. موسوی معتقد است که تفسیری که از اصل ۴۴ ارائه شده در واقع تغییر قانون اساسی است و از این رو نیازمند همه‌پرسی است. خصوصی‌سازی در ایران از دهه‌ی ۷۰ و با شیبه‌ی آرام با نخستین برنامه‌ی توسعه‌ی پنج ساله که به مثابه اولین گام برای پیاده‌سازی سیاست‌های تعدیل ساختاری در ایران بودند؛ آغاز شد. موسوی برنامه‌ی اول توسعه را بسته‌ی بانک جهانی برای کشیدن شیرهی جان کشورهای در حال توسعه نامید. در جریان انتخابات نیز به دلیل استفاده از ادبیات خود و کلیدواژه‌هایی نظیر

مستضعفان و کارگران و پابرهنگان، اصلاح‌طلبان نگران رای آوری او بودند و این سبک از سخنرانی‌ها را کهنه و دهه شصتی می‌دانستند. موسوی در پی پیامی که برای انجمن اسلامی دانشگاه تهران در ۲۵ آذر ۸۸ ارسال کرد، به دانشجویان یادآوری کرد که مبدا مسائل سیاسی باعث غفلت آن‌ها از مسائل معیشتی مردم شود و از دانشجویان خواست تا به مردم مستضعف بی‌اعتنا نباشند. او در طی دیداری در آستانه‌ی روز کارگر، گفت: «باید آگاهی را گسترش دهیم باید آگاهی را به میان روستاییان، کشاورزان، صنعتگران، کارگران و معلمان بکشانیم و به آن‌ها بگوییم این زندگی شایسته‌ی شما نیست...» موسوی همچنین در پیامی که به مناسبت روز جهانی کارگر در اردیبهشت ۸۹ منتشر کرد نسبت برخوردهای امنیتی با تشکل‌های صنفی واکنش نشان داد و فشار بر کارگران و معلمان و نهادهایشان را مسئله‌ای همگانی و ملی دانست. در واقع موسوی سعی می‌کرد با توده‌های مردم دیالوگ کند او با جریان‌های سیاسی مرزبندی داشت اما هرگز هیچ گروهی از مردم را از خود نراند. گفتمانی هم که میرحسین موسوی آن را نمایندگی می‌کرد (گفتمان مستضعفان) صدا و نماینده‌ی دیگری جز خود او در جنبش نداشت. نمی‌توان منکر سویه‌های رهایی‌بخش این گفتمان در وضعیت فعلی شد اما می‌توان و ضرورت دارد تا از جنبه‌ای کاملاً رادیکال به نقد آن پرداخت.

منابع:

فصلنامه	نقد	اقتصاد	سیاسی،	بهار	۹۲،	سایت	نقد	اقتصاد	سیاسی
مصاحبه‌ی	محمد	مالجو	با	وبسایت	تهران	ریویو،	اسفند	۸۹	
نقد	اقتصاد	سیاسی	مواجهه‌ی	چپ	با	جنبش	سبز،	نشر	اینترنتی
کارگران	بی‌طبقه،	علیرضا	خیراللهی،	نشر	آگاه				
چنین	گفت	میرحسین،	سایت	کلمه					

جمع‌بندی اعتراضات کارگری در سال ۸۸، سایت کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)